

فصل اول

دهقانان پیش از اکتبر

تمدن بشری دهقان را حیوان بارکش خود کرده است. بورژوازی در نهایت امر فقط شکل بار را تغییر داده است. دهقان، که وجودش به زحمت در حاشیه ی حیات ملی تحمل می شود، اساساً خارج از مرزهای علم جا گرفته است. مورخان به همان اندازه به دهقان کم نوجهند که منتقدان تناثر به افراد حقیری که صحنه ی نمایش را عوض می کنند، آسمان ها و زمین را بر دوش می کشند، و کف رختکن های بازیگران را می شویند. نقشی که دهقان ها در انقلاب های پیشین بازی کرده اند تا به امروز چنان که باید روشن نشده است.

مارکس در سال ۱۸۴۸ نوشت: "بورژوازی فرانسه کار خود را با آزادسازی دهقان ها آغاز کرد. و آن گاه به کمک دهقان ها اروپا را فتح کرد. بورژوازی پروس چنان از برق منافع تنگ نظرانه و فوری خود کور شده بود که حتی این متحد را هم از دست داد و او را به حربه ای در دست ضدانقلاب

فئودالی تبدیل کرد." در این قیاس آن چه به بورژوازی آلمان مربوط می شود درست است؛ اما این گفته که "بورژوازی فرانسه کار خود را با آزادسازی دهقان ها آغاز کرد" پژوهاکی از آن افسانه ی رسمی فرانسوی است که در زمان خود همه را تحت تأثیر قرار می داد، حتی مارکس را، در حقیقت امر، بورژوازی، به معنای خاص این کلمه، با تمام قوا در برابر انقلاب دهقانی به ضدیت برخاست. حتی در سال ۱۷۸۹، رهبران محلی طبقه ی سوم مبرم ترین و جسورترین خواسته ها را به بهانه ی حک و اصلاح از شکایت نامه های روستائی حذف کردند. تصمیم مشهوری که مجلس ملی در روز چهارم اوت در لهیب حریق های روستائی اتخاذ کرد، مدتی دراز به صورت ضابطه ای رقت بار و بی محتوا باقی ماند. مجلس مؤسسان به دهقانی که حاضر نبودند به این فریب تن در دهند توصیه کرد که "بر سر وظایف خود باز گردند و برای مالکیت (فئودالی!) احترامات لازم را قائل شوند." گارد ملی هم چندین بار کوشید دهقان ها را در روستاها سرکوب کند. اما کارگران شهری از طاغیان جانب داری کردند و مقدم نیروهای سرکوبگر بورژوازی را با کلوخ و پاره آجر خوشامد گفتند.

دهقان های فرانسوی پنج سال تمام بارها و بارها در لحظات حساس انقلاب قیام کردند و مانع از زدوبند مالکان فئودال و بورژوا شدند. سان کولوت های پاریس، با نثار خون خویش در راه جمهوری، دهقان ها را از غل و زنجیر فئودالیزم آزاد کردند. برخلاف جمهوری ۱۹۱۸ آلمان، و جمهوری ۱۹۳۱ اسپانیا، که منهای دستگاه سلطنت همان رژیم های پیشین به شمار می رفتند، جمهوری ۱۷۹۲ فرانسه آغازگر رژیم اجتماعی جدیدی بود. در بن این تفاوت به آسانی می توان مسأله ی زمین را یافت.

دهقان فرانسوی مستقیماً به جمهوری نمی اندیشید؛ او در پی برانداختن ملاک بود. جمهوری خواهان پاریس روستا را معمولاً به کلی از یاد می بردند. اما همان فشار دهقان بر ملاک تأسیس جمهوری را تضمین کرد، و زباله های فنودالیستی را از سر راه جمهوری برداشت. جمهوری ای که اشراف در آن باشند، جمهوری نیست. این نکته را ماکیاولی پیرخوب درک کرده بود. او در تبعیدگاه خود در فلورانس، چهار صد سال پیش از دوران ریاست جمهوری ابرت، مابین شکار باسترک و بازی تخته نرد با یک قصاب، به تجربه ی انقلاب های دموکراتیک چنین عمومیت داد: "هر کس بخواهد در کشوری که اشراف بسیار در آن وجود دارند جمهوری بنا نهد، فقط در صورتی در این کار موفق می شود که ابتدا همه ی آن اشراف را نابود کند." دهقان های روس هم اساساً بر همین عقیده بودند، و بدون گرایش به "ماکیاولیزم" این عقیده را آشکارا ابراز می کردند.

اگر در جنبش کارگران و سربازان نقش اصلی را پتروگراد و مسکو ایفاء کردند، در جنبش دهقانی مقام نخست را باید متعلق به مرکز عقب مانده ی کشاورزی در روسیه ی کبیر و نیز منطقه ی میانی ولگا بدانیم. در آن جا بقایای برده داری ریشه هانی سخت عمیق داشت؛ مالکیت اشراف بر زمین ماهیت انگلی شدیدی دارا بود؛ قشریندی دهقان ها هنوز از مراحل ابتدائی هم نگذشته بود و از این رو فقر روستا به نحوی بس عریان تر دیده می شد. جنبش دهقانی در این منطقه، که از همان ماه مارس درگرفته بود، فوراً به اعمال تروریستی نیز آراسته شد. اما طولی نکشید که بر اثر تلاش های احزاب مسلط، جنبش در مسیر سیاست سازش افتاد.

در اوکراین، که از حیث صنعت عقب مانده به شمار می رفت. کشاورزی که فرآورده هایش به خارج از روسیه هم صادر می شد ماهیتی مترقی گرفته بود و در نتیجه خصوصیات سرمایه داری به نحو بارزی در آن دیده می شد. در این جا قشر بندی دهقان ها نسبت به روسیه ی کبیر به مراتب جلوتر رفته بود. از این گذشته، مبارزه در راه آزادی ملی سایر اشکال ستیزه های اجتماعی را قهراً، و دست کم عجالتاً، به تعویق انداخته بود. اما تنوع شرایط منطقه ای، و حتی ملی، در نهایت امر فقط به صورت اختلاف های زمانی بروز کرد. پانیز که فرا رسید، تقریباً سراسر کشور عرصه ی مبارزات دهقانی شد. از ۶۲۴ استانی که روسیه ی کهن را تشکیل می دادند، ۴۸۲ استان، یا ۷۷ درصد از کل استان ها، در جنبش درگیر بودند. و صرف نظر از مناطق مرزی، که شرایط فلاحی ویژه ای داشتند- از جمله نواحی شمالی، ماوراء قفقاز، منطقه ی جلگه ها، و سیبری- از ۴۸۱ استان، ۴۳۹ استان، یا به عبارت دیگر ۹۱ درصد از استان ها به درون شورش دهقانی کشیده شده بودند.

بسته به آن که مسأله مربوط به زمین شخم زده، جنگل، مرتع، و یا مربوط به استیجار و یا کار دستمزدی باشد، شیوه ی مبارزه فرق می کرد. ضمناً در مراحل مختلف انقلاب، شکل و روش مبارزه عوض می شد. اما به طور کلی جنبش روستاها، با تأخیری اجتناب ناپذیر، از همان دو مرحله ی بزرگ جنبش شهرها عبور کرد. در مرحله ی اول دهقان ها هنوز خود را با رژیم جدید وفق می دادند و می کوشیدند مسائل خود را به وسیله ی سازمان های نوظهور حل کنند. اما حتی در این جا هم مسأله بیشتر بر حول شکل دور می زد تا محتوا. روزنامه ی لیبرال مسکو، که پیش از انقلاب رنگ نارودنیکی به خود گرفته بود، حالت روحی محافل زمین دار را در تابستان ۱۹۱۷ با صراحتی ستایش

برانگیز چنین بیان کرد: "دهقان به دور و بر خود می نگرند، او هنوز وارد عمل نشده است، اما به چشم هایش نگاه کن - چشم هایش به تو می گویند که تمام زمینی که پیرامونش گسترده است متعلق به اوست." کلید این سیاست "مسالمت آمیز" دهقان را در تلگرافی می توان یافت که یکی از روستاهای تومبوف در ماه آوریل برای حکومت موقت فرستاد: "ما مایلیم صلح را به خاطر آزادی به دست آمده حفظ کنیم. اما شما هم به همین خاطر فروش اراضی ملاک ها را تا تشکیل مجلس مؤسسان ممنوع اعلام کنید. وگرنه خون بر پا می کنیم و نمی گذاریم کس دیگری زمین را شخم بزند."

استفاده از این لحن تهدیدآمیز آمیخته به احترام برای دهقان آسان بود، زیرا هنگام تعرض به حقوق تاریخی (ملاکان)، تقریباً هیچ گاه مستقیماً با دولت در تعارض قرار نمی گرفت. دستگاه های قدرت حکومتی در روستاها وجود نداشتند، کمیته های روستائی زمام امور قشون مردمی را در دست داشتند، شیرازه ی دادگاه ها از هم گسسته بود، کمیسرهای محلی فاقد قدرت بودند. دهقان ها بر سر این کمیسرها فریاد می زدند: "ما انتخاباتان کردیم، خودمان هم با تپیا بیرونتان می اندازیم."

در طول تابستان، دهقان ها با گسترش مبارزه ی ماه های پیشین، به جنگ داخلی نزدیک تر و نزدیک تر شدند، و جناح چپشان حتی از آستانه ی جنگ داخلی هم عبور کرد. بنا به گزارش زمین دارهای بخش تاگاتروگ، دهقان ها خودسرانه خرمن ها را غصب کردند، زمین ها را متصرف شدند، میزان اجاره ی اراضی را به دل خواه خود تعیین کردند، مانع شخم زنی شدند، و از ملاک ها و مباشرها خلع ید کردند. بر طبق گزارش های کمیسر نیزگورود، اعمال خشونت آمیز و غصب اراضی و جنگل ها در ایالت او روز به روز شدت

می گرفتند. کمیسرهاى استان ها می ترسیدند که مبادا دهقان ها آنان را مدافع ملاک های بزرگ بدانند. قشون های مردمی روستاها قابل اعتماد نبودند. "در برخی از موارد، افسرهای قشون های مردمی به اتفاق شورشیان در اعمال خشونت آمیز شرکت جسته اند." در استان اشلوسلبرگ، یک کمیته ی محلی نگذاشته بود ملاک ها درخت جنگل های خود را قطع کنند. اندیشه ی دهقان ها ساده بود: هیچ مجلس مؤسسائی نمی تواند درخت های قطع شده را به جای خود برگرداند. کمیسر وزارت دربار از غصب خرمن ها شکوه داشت: ناچار شده ایم برای اسب های دربار علوفه بخریم! در ایالت کورسک، دهقان ها زمین های حاصل خیز و آیشی ترشچنکو را بین خود قسمت کردند. صاحب آن زمین ها شخص وزیر امور خارجه بود. دهقان ها به شما شنایدر، اسب فروشی در ایالت اورلوف، اعلام کرده بودند که شبدرهای اراضی او را درو می کنند، سهل است. خودش را هم ممکن است به "ارتش بفرستند" کمیته ی روستا به مباشر املاک رودزیانکو دستور داده بود که محصول یونجه را به دهقان ها تحویل دهد: "اگر به حرف این کمیته ی ارضی گوش ندهی، طور دیگری با تو رفتار می شود، بازداشت می شوی... امضاء و مهر.

لابه و شکایت مثل سیل از همه ی گوشه های کشور به راه افتاده بود. از آسیب دیدگان، از مقامات محلی، از شهود رقیق القلب. تلگراف های ملاکان به روشن ترین وجه ممکن بر روایت خامی که از نظریه ی مبارزات طبقاتی رایج است خط بطلان می کشند. این اشراف معنون، خدایگان تیول و اقطاع، فرمان روایان دنیا و آخرت، فقط و فقط دل نگران سعادت مردم هستند. دشمن آنان نه مردم که بلشویزم است. و گاهی اوقات نیز آنارشیزم. اگر به مالکیت خود علاقه نشان می دهند فقط به خاطر بهزیستی میهن است و بس. سی صد

تن از اعضای حزب کادت در ایالت چرنیگوف اعلام می کنند که دهقان ها، به تحریک بلشویک ها، زندانیان جنگ را از کار بازداشته و خود مستقلاً به برداشت محصول پرداخته اند. اینک کادت ها سر به زاری برداشته اند که در نتیجه ی این اعمال خطر "ناتوانی از پرداخت مالیات ها" تهدیدشان می کند. غایت هستی برای این زمین داران لیبرال تماماً در تقویت خزانه ی ملی خلاصه می شد! شعبه ی بانک دولتی در پودولسک از اقدامات خودسرانه ی کمیته های روستائی شاکی است و ادعا می کند که: "رؤسای این کمیته ها اغلب از زندانیان اتریشی اند." در این جا غرور جریحه دار شده ی میهن پرستی سخن می گوید. در ایالت ولادیمیر، دهقان ها از املاک اودینتسوف، رئیس اداره ی ثبت احوال، مصالح ساختمانی ای را به یغما برده اند که "برای سازمان های بشر دوست آماده شده بودند." مقامات دولت فقط به عشق بشریت زنده اند! اسقفی از پودولسک غصب خودسرانه ی جنگلی را گزارش می دهد که به حضرت اسقف اعظم تعلق داشته. رئیس شورای عالی کلیسا گله مند است که چرا مرغ زارهای رهبان خانه ی آلکساندرو-نوسکی غصب شده اند. سر راهبه ی صومعه ی کیزلیارسک تیر غیب را به کمیته ی محل حواله می دهد: آن ها در امور صومعه مداخله می کنند، زمین های صومعه را برای مصارف شخصی خود ضبط می کنند، و "راهبه ها را بر علیه مافوق هایشان تحریک می کنند." در همه ی این موارد، منافع معنوی کلیسا مستقیماً آسیب می بینند. کنت تولستوی، یکی از پسرهای لئو تولستوی، به نام "اتحادیه ی کشاورزان ایالت اوفیمسک" گزارش می دهد که انتقال زمین به کمیته های محلی "بدون منتظر شدن برای تصمیم مجلس مؤسسان... سبب انفجار نارضائی... در میان مالکان کشاورز، که تعدادشان

در این ایالت به دویست هزار می رسد، شده است." این مالک توراتی فقط نگران برادران کهنتر خود است. سناتور بلگارت، از مالکان ایالت تور، حاضر است به قطع درختان جنگل خود رضایت دهد، اما اندوه ناک و رنجیده خاطر است که چرا دهقان ها "به فرمان حکومت بورژوا گردن نمی نهند" ولیامینوف، از زمین دارهای تومبوف، خواستار نجات دو قطعه ملکی است که "احتیاجات ارتش را رفع می کند." این دو قطعه ملک برحسب تصادف به خود او تعلق داشتند. به راستی که تلگراف های این زمین داران در سال ۱۹۱۷ گنجینه ی گران قدری برای فلسفه ی ایدئالیزم به شمار می رود. اما ماتریالیست ها به احتمال قوی تجلی الگوهای مختلف وقاحت را در این تلگراف ها می بینند. و شاید هم اضافه کنند که انقلاب های بزرگ توان گران را حتی از امتیاز ریاکاری متانت آمیز محروم می کنند.

استمدادهای آسیب دیدگان از مقامات استان ها و ایالات، از وزیر کشور، و از رئیس شورای وزیران، عموماً نتیجه ای به دنبال نداشت. پس از چه کس کمک بخواهیم؟ از رودزیانکو، رئیس دوما ی دولتی! مابین روزهای ژوئیه و شورش کورنیلوف، وزیر دربار دوباره احساس می کرد که فرد متنفذی شده است: با یک زنگ تلفنش کارهای بسیار انجام می گرفت.

کارمندان وزارت کشور به روستاها بخش نامه می فرستند که مقصران باید محاکمه شوند. ملاک های گستاخ سامارا در پاسخ تلگراف می زنند که: "بخش نامه هایی که به امضای وزیر سوسیالیست نرسیده باشند، کاری از پیش نمی برند." بدین شکل کاربرد سوسیالیزم معلوم می شود. تزلتی ناچار می شود به کمرونی خود فائق بیاید. در روز هیجدهم ژوئیه دستورالعمل بلند بالائی داور بر ضرورت "اقدامات سریع و فوری" صادر می کند. تزلتی هم

مانند خود ملاکان فقط نگران ارتش و دولت است. اما به نظر دهقان ها چنین می رسد که تزرنتلی به حمایت از ملاک ها برخاسته است.

شیوه ی حکومت در آرام کردن دهقانان دفعتهً دگرگون شد. تا ماه ژوئیه روش رایج عبارت بود از چرب زبانی و مجامله. اگر هم واحدهای نظامی به روستاها گسیل می شدند، این کار صرفاً به منظور مراقبت از سخن ران حکومت صورت می گرفت. اما پس از پیروزی بر کارگران و سربازان پتروگراد، نیروهای سواره نظام- اینک بدون واعضان شیرین سخن- خود را مستقیماً در اختیار ملاک ها گذاشتند. در ایالت غازان، یکی از پرآشوب ترین ایالات، به قول یوگوف مورخ جوان، موفق شدند "از طریق یک رشته بازداشت، اعزام نیروهای مسلح به درون روستاها، و حتی با احیاء رسم شلاق زنی... دهقان ها را منقاد کنند." در سایر نقاط نیز این اقدامات خفقان آور بی اثر نماندند. تعداد ملک های آسیب دیده در ماه ژوئیه تا حدی سقوط کرد: یعنی از ۵۱۶ به ۵۰۳ رسید. در ماه اوت، حکومت به موفقیت های دیگری نائل شد: تعداد استان های مزاحم از ۳۲۵ به ۲۸۸ کاهش یافت- یعنی ۱۱ درصد کمتر شد؛ تعداد ملک های درگیر حتی ۳۳ درصد تقلیل یافت.

برخی از بخش ها، که تا به این دم از همه بی قرارتر بوده اند، اکنون آرام می گیرند و یا به صف دوم مبارزه پس می نشینند. از سوی دیگر، بخش هایی که تا دیروز قابل اعتماد محسوب می شدند، اینک یا به صحنه ی مبارزه می نهند. کمیسر پنزا تا همین یک ماه پیش تصاویر تسلی بخش ترسیم می کرد: "روستائیان سرگرم برداشت محصولند... مقدمات لازم برای انتخابات انجمن های روستائی فراهم آمده است. بحران حکومتی با آرامش تمام به سر

آمده است. تشکیل حکومت جدید با استقبال گرم همگان مواجه شده است." در ماه اوت، از این منظره ی چشم نواز نشانی به جا نمی ماند. "یورش های دسته جمعی به باغ های میوه و قطع بی حساب درختان جنگل... برای فرونشاندن اغتشاشات، ناگزیر از توسل به نیروهای مسلح شده ایم." جنبش تابستان از حیث خصوصیات کلی اش هنوز به دوره ی "مسالمت" تعلق دارد. اما از همین اوان نشانه های مسلم، هر چند هنوز ضعیف، ریشه ای شدن مبارزه مشهود است. گرچه در چهار ماه نخست تعداد حمله های مستقیم به منازل ملاکان کاهش پیدا کرد، از ماه ژوئیه به بعد این حملات روبه افزایش گذاشت. پژوهش گران معارضات ژوئیه را به ترتیب نزولی و با شروع از پرشمارترین معارضات به طور کلی چنین طبقه بندی کرده اند: غصب مرغ زارها، تصرف خرمن ها، تصرف مواد غذایی و علوفه، غصب زمین های شخم زده، تصرف ابزار زراعی، منازعه بر سر شرایط استخدام؛ تخریب منازل اشراف. در ماه اوت این ترتیب چنین است: تصرف خرمن ها، تصرف مواد غذایی ذخیره و علوفه، غصب مرغ زارها و محصول یونجه، غصب اراضی و جنگل ها؛ ترور در روستاها.

در اوایل ماه سپتامبر، کرنسکی در مقام فرمانده ی کل قوا طی فرمان ویژه ای استدلال ها و تهدیدهای کورنیلوف سلف خود را بر علیه "اعمال خشونت آمیز" روستائیان تکرار کرد. چند روز بعد لنین نوشت: "یا... تمام زمین ها فوراً به دست دهقان ها... یا آن که ملاک ها و سرمایه دارها... کار را به طغیان لجام گسیخته و بی انتهای دهقان ها می کشند." در طی ماه های بعد، این پیش گویی به حقیقت پیوست.

تعداد ملک های درگیر در معارضات ارضی در ماه سپتامبر نسبت به ماه اوت ۳۰ درصد افزایش یافت، در ماه اکتبر، ۴۳ درصد نسبت به ماه سپتامبر. در ماه سپتامبر و سه هفته ی اول اکتبر بیش از یک سوم از مجموع معارضاتی که از ماه مارس به بعد به ثبت رسیده بودند، به وقوع پیوست. مضافاً بر این که قاطعیت این معارضات بسیار سریع تر از تعدادشان افزایش یافته بود. در ماه های اول حتی غصب مستقیم مستغلات گوناگون با وساطت سازمان های سازش کار در ظاهر به صورت معاملات صلح آمیز انجام می گرفت. اکنون این نقاب قانونی فرو می افتد. یکایک شاخه های جنبش جسارت آمیزتر می شوند. دهقان ها اشکال و درجات مختلف فشار را کنار می گذارند و به غصب خشونت آمیز بخش های گوناگون اموال و کاسبی ملاکان دست فراز می کنند، به تخریب لانه های اعیان می پردازند. منازل اشراف را آتش می زنند، و حتی برخی از زمین دارها و مباشرها را به قتل می رسانند.

مبارزه برای تغییر شرایط استیجار، که در ماه ژوئن از حیث تعداد موارد بر عملیات تخریبی پیشی جسته بود. در ماه اکتبر به یک چهلم کاهش می یابد. به علاوه، جنبش استیجار تغییر ماهیت می دهد و صرفاً به شیوه ی دیگری برای بیرون راندن ملاک تبدیل می شود. مخالفت با خرید و فروش زمین و جنگل جای خود را به غصب مستقیم می دهد. یورش های دسته جمعی به جنگل ها و رمه چرانی های گروهی در مراتع به صورت تخریب عمدی اموال مالک در می آیند. در ماه سپتامبر ۲۷۹ مورد تخریب علنی گزارش می شوند. این گونه تخریب ها اینک بیش از یک هشتم از مجموع معارضات را تشکیل می دهند.

بیش از ۲۴ درصد از تخریب هائی که مابین انقلاب های فوریه و اکتبر به وسیله ی قشون های مردمی به ثبت رسیدند، در ماه اکتبر رخ دادند.

ستیزه بر سر جنگل ها به ویژه جانانه بود. بارها و بارها روستاهای بسیار با خاک یک سان شدند. الوار گران به دست می آمد و از آن به شدت مراقبت می شد؛ دهقان تشنه ی چوب بود؛ به علاوه، وقت جمع آوری هیزم برای زمستان فرارسیده بود. از ایالات مسکو، نیژگورود، پتروگراد، اورل، ولین- و همه ی گوشه های کشور- سیل شکایات درباره ی تخریب جنگل ها و غصب ذخایر هیزم جاری بود. "دهقان ها خودسرانه و بی رحمانه درختان جنگل را می اندازند. دهقان ها دویست دسیاتین از جنگل های ملاک را سوزانده اند." "دهقان های استان های کلیموفیچفسکی و چریکوفسکی جنگل ها را نابود می کنند و گندم زارهای زمستانی را زیر و زبر می کنند..." گاردهای جنگل پا به فرار نهاده اند، جنگل های ملاکان به فریاد و فغان افتاده اند؛ تراشه های چوب آسمان سراسر کشور را پوشانده است. سراسر آن پائیز، تبر دهقان با تب و تاب تمام برای رژه ی انقلاب ضرب گرفته بود.

در بخش هائی که ناچار بودند برای خود غله وارد کنند، وضع مواد غذایی سریع تر از شهرها خراب شد. نه فقط مواد غذایی، که تخم غله هم کم بود. در مناطق صادرکننده، بر اثر خروج چند برابر شده ی منابع غذایی، اوضاع چندان بهتر نبود. افزایش قیمت ثابت غلات کمر تنگ استان را خم کرد. در پاره ای از ایالات، گرسنگان بلوا به راه انداختند، انبارهای غله را غارت کردند، و به دفاتر اداره ی مواد غذایی حمله بردند. مردم هر چه دم دستشان بود جانشین نان می کردند. اسکوربوت و تیفوس، و یأس و خودکشی رواج گرفته بود. گرسنگی و سایه ی نزدیک شونده اش مجاورت وفور و تجمل را

به ویژه غیرقابل تحمل می ساختند. بینواترین قشرهای روستائی در صفوف مقدم مبارزه قرار گرفتند.

این امواج خصومت آمیز لجن های ته گرفته را هم به تلاطم واداشت. در ایالت کوستروما "مواردی از تهییج گری های صدسیاه ها و ضدیهودها دیده شده است. جنایت رو به ازدیاد است... بی علائقی به حیات سیاسی کشور کاملاً محسوس است." عبارت آخر گزارش کمیسر بدین معناست که طبقات تحصیل کرده به انقلاب پشت کرده اند. ندای سلطنت طلبان صدسیاه ناگهان از ایالت پودولسک در فضا طنین می افکند: کمیته ی روستای دمیدوفکا حکومت موقت را به رسمیت نمی شناسد و معتقد است که تزار نیکلا آکساندرویچ "صدیق ترین رهبر خلق روس است. اگر حکومت موقت کنار نرود، ما به آلمان ها ملحق خواهیم شد." اما این گونه گستاخی ها نادرند. سلطنت طلبان در میان دهقان ها از دیرباز به پیروی از ملاکان رنگ عوض کرده اند. در برخی از نقاط- مثلاً در همان ایالت پودولسک- واحدهای نظامی به اتفاق دهقانان به سردابه های شراب یورش می برند. کمیسر از هرج و مرج سخن می گوید. "روستاها و مردم هزار هزار نابود می شوند؛ انقلاب در معرض نابودی است." خیر، انقلاب در معرض نابودی نیست، بلکه برای خود به حفر مجرای عمیق تری پرداخته است. امواج خشمآگین به دهانه ی رودخانه نزدیک شده اند.

شبی در حوالی هشتم سپتامبر، دهقان های روستای سیچفکا در ایالت تومبوف، مسلح به چماق و چنگک، خانه به خانه اهالی را از خرد و کلان برای حمله به رومانوف ملاک به بیرون خواندند. در جلسه ای که با حضور همه ی روستائیان تشکیل شد، گروهی پیشنهاد کردند که ملک رومانوف با

حفظ نظم و آرامش ضبط گردد، و آن گاه اموالش بین همگان قسمت شود، و ساختمان ملک نیز برای مقاصد فرهنگی حفظ شود. تھی داستان درخواست کردند که آن ملک سوزانده شود، به طوری که در آن دوپاره سنگ روی هم نمانند. تھی داستان در اکثریت بودند. در همان شب اقیانوسی از آتش همه ی ملک های آن بخش را فروبلعید. هر چیز قابل اشتعالی سوزانده شد، حتی مزارع آزمایشی. احشام بارور هم سلاخی شدند. "تا سر حد جنون مست کرده بودند." شعله های آتش از این بخش به آن بخش می جهیدند. سلحشوران دهاتی دیگر به داس ها و چنگک های آباء و اجدادی قانع نبودند. کمیسر یکی از ایالات در آن میان تلگراف زد: "دهقان ها و اشخاص ناشناس، مسلح به تپانچه و نارنجک، به املاک استان های راننبورگ و ریازسکی حمله ور شده اند." این فنون پیش رفته را جنگ وارد طغیان دهقان ها کرده بود. اتحادیه ی زمین دارها گزارش داده بود که بیست و چهار ملک ظرف سه روز سوزانده شده اند. "مقامات محلی از اعاده ی نظم ناتوان بودند." پس از اندکی تأخیر، نیروهای نظامی به دستور فرمانده ی بخش از راه رسیدند. حکومت نظامی اعلام شد، تجمعات قدغن گردیدند، محرکان بلوا بازداشت شدند. دره ها از اموال ملاکان انباشته شده و بسیاری از غنایم در رودخانه غرق شده بودند.

بگیشف، دهقان پنزانی، روایت می کند که: "در ماه سپتامبر همه عازم حمله به لوگوین شدند(در سال ۱۹۰۵ هم به او حمله شده بود). قطار درازی از افراد و گاری ها به سمت ملک او روان شد و به همان شکل هم مراجعت کرد. صدها تن از دهقانان و زنان و دختران احشام و غلات و سایر اموال او را به غنیمت گرفتند." یک واحد نظامی به دستور اداره ی زمین سعی کرد

مقداری از غنایم را پس بگیرد، اما دهقان ها و زنانشان در یک گروه پانصدنفری در دهکده جمع شدند و آن واحد را متفرق کردند. یقیناً سربازها اشتیاقی به احقاق حقوق پایمال شده ی ملاک نداشتند. در ایالت تورید، از روزهای آخر سپتامر به بعد، بر طبق خاطرات گاپوننکوی دهقان: "دهقان ها شروع کردند به حمله به مستغلات، بیرون راندن مباشرها، تصرف چارپایان بارکش و ماشین آلات و غلات و ... آن ها حتی کرکره ها را از پنجره ها، درها را از پاشنه ها، الوار را از کف اتاق ها، و فلزات را از سقف ها جدا کردند و این غنایم را با خود بردند..." گرونکو، دهقانی از اهالی مینسک، حکایت می کند: "ابتدا فقط با پای پیاده می آمدند، هر چه را که زورشان می رسید به دوش می زدند و بر می گشتند. اما بعداً هر کس اسبی پیدا می کرد آن را به گاری می بست و اموال ملاکان را گاری گاری با خود می برد. جای سوزن انداختن نبود. آن ها یک بند اشیاء را می کشیدند و با خود می بردند. سر ظهر شروع کردند و این کار را دو روز و دو شب بی وقفه ادامه دادند. در آن چهل و هشت ساعت "همه جا را لخت کردند." به گفته ی کوزمیچف، دهقان مسکوئی، غصب اموال چنین توجیه می شد: "این ارباب مال ما بود، ما برایش کار کردیم، و اموال او قاعدتاً فقط باید به ما تعلق بگیرد." سابقاً ملاکان عادتاً به رعایای خود می گفتند: "تو مال منی و هر چه داری مال من است." حال دهقان ها به سهم خود چنین پاسخ می دادند: "او ارباب ما بود و تمام اموالش مال ماست."

نوویکوف، دهقان مینسکی، به یاد می آورد که: "در برخی از نقاط، در دل شب به سراغ ملاک ها می رفتند. روز به روز ملاک های بیشتری به آتش کشیده می شد." نوبت به املاک گراند دوک نیکلای نیکلایویچ، فرمانده ی

اسبق قوا رسید. "وقتی هر چه را که زورشان می رسید با خود بردند، شروع کردند به داغان کردن اجاق ها، برداشتن دودکش ها و تکه پاره کردن الوارهای کف اتاق ها. آن گاه همه ی این اشیاء را با خود به خانه بردند..."

در پشت این خراب کاری ها استراتژی صدساله و هزارساله ی همه ی جنگل های دهقانی نهفته بود: استحکامات دشمن را با خاک یک سان کنید. کوچک ترین سرپناهی برایش باقی نگذارید. تزیگانکوف، دهقان کورسکی، به یاد می آورد که: "دهقان های عاقل تر می گفتند: این ساختمان ها را نباید آتش بزنیم- برای مدرسه و بیمارستان به دردمان می خورند. اما اکثریت فریاد می کشیدند: باید همه چیز را نابود کنیم تا اگر اتفاقی افتاد، دشمن پناه گاهی نداشته باشد". ساوچنکو، دهقان اورلی، روایت می کند که: "دهقان ها تمام اموال ملاک را تصرف کردند، ملاک را از املاکش بیرون راندند، پنجره ها و درها و سقف ها و کف اتاق های خانه ی ملاک را درب و داغان کردند... سربازها می گفتند: اگر لانه ی گرگ ها را نابود می کنید، باید گرگ ها را هم خفه کنید. بزرگ ترین و سرشناس ترین ملاکان از ترس همین تهدیدها پنهان شدند، و به این دلیل کسی از ملاک ها کشته نشد."

در روستای زالسای، در ایالت ویتبسک، انبارهای بزرگ گاه و غله را در املاک بارنارد فرانسوی سوزاندند. دهقان ها میلی به تعیین ملیت زمین دارها نداشتند، به خصوص این که بسیاری از ملاکان زمین های خود را شتاب زده به بیگانگان ثروتمند منتقل کرده بودند. "سفارت فرانسه متمنی است که اقداماتی به عمل آید..." در مناطق جبهه در اواسط ماه اکتبر، به عمل آوردن "اقدامات" حتی به خاطر سفارت فرانسه هم دشوار بود.

تخریب املاک بزرگ در حوالی ریازان چهار روز ادامه داشت. "حتی کودکان در آن تاراج شرکت داشتند." اتحادیه ی زمین داران به وزرا یادآور شد که اگر اقدامات لازم به عمل نیاید، "گشت و کشتار، قحطی و جنگ داخلی درخواهد گرفت" مشکل بتوان فهمید که چرا ملاکان از جنگ داخلی در زمان آینده حرف می زدند. در کنگره ی تعاونی ها در اوایل ماه سپتامبر، برکنه‌ایم، یکی از رهبران کشاورزان تاجر، اعلام کرد: "من یقین دارم که هنوز تمام روسیه تیمارستان نشده است، و مطمئنم که فعلاً فقط ساکنان شهرهای بزرگ دیوانه شده اند." صدای از خود راضی قشر توانگر و محافظه کار طبقه ی دهقان مذبحانه از زمان عقب بود. درست در همان ماه بود که روستاها همه ی افسارهای منطق را گسیختند، و شدت مبارزه ی آن ها "تیمارستان" شهرها را پشت سر گذاشت.

در ماه آوریل لندن هنوز متعقد بود که ممکن است میهن پرست های تعاونی ها و کولاک ها توده ی اصلی دهقان ها را به دنبال خود به راه سازش با بورژوازی و ملاک ها بکشند. به این دلیل او بر ایجاد شوراهای ویژه ی نمایندگان کارگران زراعی، و بر تأسیس سازمان های مستقل فقیرترین قشرهای دهقان ها بی امان اصرار می ورزید. اما هر ماه از ماه پیش روشن تر می شد که این بخش از سیاست بلشویزم نمی تواند پا بگیرد. صرف نظر از منطقه ی بالکان، شوراهای کارگران زراعی پدید نیامدند. دهقان های فقیر هم نتوانستند برای خود سازمان های مستقل درست کنند. اگر در تعلیل این امر فقط به عقب ماندگی کارگران زراعی و فقیرترین قشرهای دهقان ها اشاره کنیم، اساس مسأله را ندیده ایم. علت اصلی در همان ذات آن مهم تاریخی نهفته بود که عبارت بود از انقلاب ارضی دموکراتیک.

در مورد دو مسأله ی اصلی، یعنی استیجار و کار دستمزدی، به روشنی قانع کننده ای می توان دید که چرا مصالح عمومی مبارزه بر علیه بقایای برده داری راه را نه تنها بر سیاست مستقل دهقان های فقیر که بر سیاست مستقل کارگران زراعی نیز بسته بود. دهقان های روسیه ی اروپا ۲۷ میلیون دسیاتین زمین- در حدود ۶۰ درصد از کل زمین های خصوصی- از ملاکان اجاره کرده بودند، و سالیانه مبلغی برابر با ۴۰۰ میلیون روبل به ملاکان می پرداختند. پس از انقلاب فوریه، مبارزه بر علیه شرایط کمرشکن استیجار به عنصر اصلی جنبش دهقانی تبدیل شد. مزدگیرهای روستائی هم در این میان مقام کوچک تر اما بسیار مهمی را اشغال کرده بودند، چون نه فقط با ملاک ها که با دهقان های استثمارگر نیز در تعارض قرار داشتند. مستاجر برای تخفیف شرایط اجاره تلاش می کرد، کارگر برای بهبود شرایط کار، هر دوی اینان، هر یک به شیوه ی خود، در بدو امر زمین دار را به عنوان مالک و ارباب خود قبول داشتند. اما به محض آن که امکان حل و فصل نهائی مسائل- یعنی امکان تصرف زمین و اشغال آن- فراهم آمد، دهقان های فقیر به مسائل مربوط به اجاره بی علاقه شدند، و اتحادیه های کارگری نیز جذبیه ی خود را در چشم کارگران زراعی از دست دادند. همین کارگران زراعی و مستاجران فقیر بودند که با پیوستن به جنبش عمومی دهقانان جنگ دهقانی را ثبات و جهت بخشیدند و آن را برگشت ناپذیر ساختند.

اما مبارزه بر علیه ملاک قطب دیگر روستا را این چنین به تمامی به درون خود نکشاند. مادام که کار به طغیان آشکار نکشیده بود، قشرهای بالاتر دهقانان نقش برجسته ای در جنبش ایفاء کردند، و گاهی اوقات نیز نقش پیشتاز را برعهده گرفتند. اما در دوره ی پانیز، دهقان های مرفه با

بی اعتمادی دمدام فزاینده ای به گسترش جنگ دهقانی می نگرستند. آنان نمی دانستند که این وضع چگونه خاتمه خواهد یافت؛ ممکن بود بازنده از آب در آیند؛ از این رو خود را کنار کشیدند. اما موفق نشدند کاملاً کنار بایستند: روستا به آنان چنین اجازه ای نمی داد.

زمین دارهای خرده پائی که در خارج از مزارع اشتراکی دهقانان قرار داشتند، از کولاک های اشتراکی "خودمان" محافظه کارتر و متخاصم تر بودند. در سراسر کشور در حدود ۶۰۰/۰۰۰ خانوار روستائی وجود داشت که هر یک تا ۵۰ دسیاتین زمین در مالکیت خود داشتند. در بسیاری از نقاط همین دهقان ها ستون فقرات تعاونی ها را تشکیل می دادند، و به ویژه در جنوب به سمت اتحادیه ی محافظه کار دهقانان، که پلی به سوی کادت ها به شمار می رفت، تمایل داشتند. بنا به گفته ی گولیس، دهقان مینسکی: "جدائی گرایان* و دهقان های ثروتمند از ملاکان حمایت می کردند و می کوشیدند تا با دلیل و برهان دهقان ها را آرام کنند." در پاره ای از نقاط، بر اثر شرایط محلی، ستیزه در میان دهقان ها حتی پیش از انقلاب اکتبر سخت شدت گرفته بود. در این معارضات جدائی گرایان بیش از سایرین آسیب دیدند. کوزمیچف، دهقان نیزگورودی، می گوید: "تقریباً کلیه ی ساختمان های آنان به آتش کشیده شد. دهقان ها بخشی از اموال آنان را نابود و بخشی دیگر را تصرف کردند." جدائی گرا جماعت "خدمت گزار ملاک بود و به پاس خدماتش چندین قطعه از جنگل های ملاک را در اختیار داشت، او در میان افراد پلیس، ژاندامری و فرمان رویان از محبوبیت خاصی برخوردار بود." ثروتمندترین

* - دهقان هائی که مزارع اشتراکی را ترک گفته و تحت قانون استولیبین، مصوبه ی نهم نوامبر ۱۹۰۶، زمین خصوصی خریداری کرده بودند- مترجم انگلیسی.

دهقان ها و بزرگان های چندین روستا از روستاهای استان نیرنگورود در پائیز ناپدید شدند و فقط پس از دو یا سه سال به منطقه ی خود بازگشتند.

اما در بیشتر نقاط کشور روابط درونی دهقان ها با یک دیگر به هیچ عنوان این چنین خصمانه نبود. کولاک ها در رفتار خود کیاست به خرج می دادند، بر ترمزها فشار می آوردند، اما می کوشیدند آشکارا در برابر "میر" * جبهه نگیرند. روستائیان عادی به سهم خود کولاک ها را حسودانه زیر نظر داشتند و نمی گذاشتند آنان با ملاک ها متحد بشوند. مبارزه مابین اشراف و دهقانان برای نفوذ گذاردن بر کولاک در سراسر سال ۱۹۱۷ به اشکل مختلف ادامه داشت، از فشارهای "دوستانه" گرفته تا تروریزم وحشیانه.

در همان حال که خدایگان زمین از روی سپاس دروازه های اصلی مجالس اشراف را به روی دهقان های زمین دار می گشودند. زمین دارهای خرده پا خویشتن را از گرد اشراف به کنار می کشیدند تا هم راه با آنان رهسپار دیار عدم نشوند. در عالم سیاست این دو پدیده بدین شکل متجلی شد که ملاکان، که پیش از انقلاب به جناح راست افراطی تعلق داشتند، اینک خود را به الوان لیبرالیزم آراستند و این رنگ آمیزی را به مدد حافظه هم چون حفاظی به کار گرفتند، حال آن که دهقان های زمین دار، که در گذشته اغلب از کادت ها حمایت می کردند، اکنون به سمت چپ متمایل شدند.

کنگره ی زمین دارهای خرده پای ایالت پرم، که در ماه سپتامبر برگزار شد، حساب خود را از کنگره ی ملاکان در مسکو که در رأسش "کنت ها و دوک ها و بارون ها" قرار داشتند، موکداً جدا ساخت. دهقانی که ۵۰ دسیاتین زمین در مالکیت خود داشت، در آن کنگره گفت: "کادت ها هیچ وقت نه کپنک

*- این واژه که به روستا به عنوان کمون (جامعه ی اشتراکی) اطلاق می شد، لفظاً به معنای "جهان" است- یا به عبارت دیگر به معنای "همگان"- مترجم انگلیسی.

پوشیده اند و نه چاروق به پا کرده اند، و به این دلیل هرگز از منافع ما دفاع نخواهند کرد." زمین دارهای زحمت کش در عین حال که از لیبرال ها دوری می جستند، در دور و بر خود به دنبال "سوسیالیست هائی" می گشتند که مدافع حقوق مالکیت باشند. یکی از نمایندگان به حمایت از سوسیال دموکراسی پرداخت. او گفت: "کارگر؟ به او زمین بدهید تا به ده بیاید و این قدر خون قی نکند. سوسیال دموکرات ها زمین را از ما نخواهند گرفت." لازم به توضیح نیست که او از منشویک ها سخن می گفت. "ما زمین خود را به هیچ کس نخواهیم داد. فقط اشخاصی آسان از زمین خود جدا می شوند که آسان به دستش آورده اند، مثلاً ملاک ها، اما دهقان جماعت پدرش درآمده تا به یک تکه زمین برای خود دست و پا کرده است."

در آن دوره ی پانیز، روستاییان با کولاک ها می جنگیدند بی آن که آنان را براندازند. دهقان ها کولاک ها را وادار می کردند در مسیر کلی جنبش حرکت کنند و در برابر ضربات راست از جنبش دفاع نمایند. حتی در چند مورد، امتناع از شرکت در عملیات چپاول با اعدام خاطی پاسخ داده شد. کولاک تا آن جا که می توانست طفره رفت، اما در لحظه ی آخر یک بار دیگر سر خود را خاراند و آن گاه اسب های سیر و قبراغ خود را به گاری نو نوارش بست و به دنبال سهم خود رفت. اغلب هم بزرگ ترین سهم نصیبش می شد. بگیشف، دهقان پزنائی، می گوید: "دهقان های مرفه از همه بیشتر گیرشان آمد. منظورم دهقان هائی است که هم اسب داشتند و هم کارگر." ساوچنکو، دهقان اورلی هم کم و بیش با همین کلمات در این خصوص سخن گفته است: کولاک ها از همه بیشتر فایده بردند، چون شکمشان سیر بود و برای حمل الوار هم وسیله داشتند."

بر طبق محاسبات ورمنیچف، به اِزاء ۴۹۵۴ مورد منازعه با ملاک های بزرگ مابین فوریه و اکتبر، ۳۲۴ برخورد هم با دهقان های بورژوا پیش آمد. وضوح این رابطه ی متقابل خارق العاده است! همین نکته قاطعاً ثابت می کند که جنبش دهقانی ۱۹۱۷ در مبانی اجتماعی خود نه بر علیه سرمایه داری که بر علیه بقایای برده داری معطوف بود. مبارزه بر ضد کولاکیزم فقط بعداً، در سال ۱۹۱۸، در گرفت، یعنی پس از قلع و قمع قاطع ملاکان.

این ماهیت تماماً دموکراتیک جنبش دهقانی، که قاعدتاً باید به دموکراسی رسمی قدرتی تسخیر ناپذیر نمی بخشید، به واقع فقط گنبدیگی این دموکراسی را عیان ساخت. اگر از بالا به قضیه نگاه کنید، دهقان ها در بست به وسیله ی سوسیال رولوسیونرها رهبری می شدند، آن ها را خود انتخاب می کردند، از آنان پیروی می نمودند، و کم و بیش با ایشان در می آمیختند. درکنگره ی شوراهای دهقانی در ماه مه، چرنوف در انتخابات کمیته ی اجرایی این شوراها ۸۱۰ رأی و کرنسکی ۸۰۴ رأی آوردند، حال آن که لنین مجموعاً فقط ۲۰ رأی به خود اختصاص داد. چرنوف بی جهت خود را وزیر روستا نمی نامید! اما استراتژی روستاها هم بی جهت یک باره از استراتژی چرنوف جدا نشد. دوری روستاها از صنایع، دهقانان را، که بر علیه ملاکان مشخص با عزم جزم می جنگند، در برابر مالک عام، که همان هیئت دولت باشد، ناتوان می سازد. از این روست نیاز ذاتی دهقانان به اتکاء بر یک دولت افسانه ای در قبال دولت واقعی، در ازمنه ی کهن دهقان ها برای خود تزارهای دروغین می آفرینند، بر گرد "زرین نامه ی" موهوم تزار، و یا به دور افسانه ی جهان حقانی، جمع می شدند. پس از انقلاب فوریه، بر گرد پرچم "زمین و آزادی" سوسیال رولوسیونرها جمع شدند و در قبال ملاک لیبرال، که هیئت کمیسر

حکومت درآمده بود، از پرچم سوسیال رولوسیونرها مدد طلبیدند. رابطه ی برنامه ی نارودنیک ها با حکومت واقعی کرنسکی، همان رابطه ای بود که زرین نامه ی موهوم تزار با خود آن خودکامه ی واقعی داشت.

برنامه ی سوسیال رولوسیونرها همواره انباشته از عقاید تخیلی بود. آنان امیدوار بودند که بتوانند بر اساس یک اقتصاد خرده تجاری، سوسیالیزم را بسازند. اما برنامه ی انقلابی آنان در بنیاد خود دموکراتیک بود، بدین معنی که می خواستند زمین را از ملاک های بزرگ بگیرند. هنگامی که این حزب با ضرورت اجرای برنامه ی خود رو به رو شد، خویشتن را در کلاف سردرگم انتلاف اسیر کرد. در این میان نه تنها ملاک ها بر علیه ضبط اراضی قد علم کردند، بلکه بانک دارهای کادت هم با این کار به مخالفت برخاستند. بانک ها به وثیقه ی اراضی دست کم چهار میلیارد روبل به ملاک ها وام داده بودند. سوسیال رولوسیونرها چون قصد داشتند در مجلس مؤسسان با ملاک ها فقط بر سر قیمت چانه بزنند و قضیه را در صلح و صفا فیصله دهند، دست دهقان ها را با تمام قوا از زمین دور نگاه می داشتند. از این رو آن چه سبب تلاشی آنان شد ماهیت تخیلی سوسیالیزم آنان نبود، بلکه دموکراسی نیم بند آنان بود. امتحان سوسیالیزم تخیلی آنان ممکن بود چندین سال به درازا بکشد، حال آن که خیانت آنان به دموکراسی زراعی ظرف چند ماه آشکار شد. تحت حکومت سوسیال رولوسیونرها دهقانان برای اجرای برنامه ی سوسیال رولوسیونرها باید رأساً قیام می کردند.

در ماه ژوئیه، هنگامی که حکومت به سرکوب روستاها پرداخته بود، دهقانان شتاب زده و با حرارت تمام برای دفاع از خود سوسیال رولوسیونرها را به کمک طلبیدند. غافل از این که از دست پونتیوس جوان به پدرش پیلات

پناه برده اند!* در همان ماهی که بلشویک ها در شهرها به پانین ترین درجه ی ضعف خود رسیدند، سوسیال رولوسیونرها به اوج رشد و نفوذ خود در روستاها دست یافتند. همان طور که معمولاً، به ویژه در دوره های انقلابی، چنین می شود، وسیع ترین دامنه ی سازمان دهی با شروع انحطاط سیاسی مصادف شد. دهقان ها که برای رهانی از گزند ضربات یک حکومت سوسیال رولوسیونر در پشت سوسیال رولوسیونرها پنهان شده بودند، اعتماد خود را هم به حکومت و هم به حزب مداوماً از کف دادند. بدین سان تورم سازمان های سوسیال رولوسیونر در روستاها به هلاکت این حزب فراگیر منجر شد، چون این حزب از پانین در حال طغیان بود و از بالا در حال اعاده ی نظم.

در مسکو در یکی از جلسات سازمان نظامی در روز سی ام ژوئیه، یکی از فرستادگان سوسیال رولوسیونر جبهه گفت: گرچه دهقان ها هنوز خود را سوسیال رولوسیونر می دانند، اما بین آنان و حزب شکاف افتاده است. سربازها نیز این نکته را تأیید کردند: دهقان ها تحت تأثیر تهییج گری های سوسیال رولوسیونرها هنوز نسبت به بلشویک ها ابراز خصومت می کنند، اما مسائل مربوط به زمین و قدرت را عملاً به شیوه های بلشویکی حل و فصل می نمایند. پوولزسکی بلشویک، که در منطقه ی ولگا فعالیت می کرد، گواهی داده است که محترم ترین افراد سوسیال رولوسیونر، یعنی آن هائی که در جنبش ۱۹۰۵ شرکت جسته بودند، احساس می کردند که روز به روز بیشتر از صحنه بیرون رانده می شوند: "دهقانان آن ها را پیرمرد می نامیدند، و در ظاهر احترامشان را نگاه می داشتند، اما رأی شان را به صلاحدید خود در

* - اشاره به پونتئوس پیلات فرمانده رومی که ریاست محاکمه ی عیسی مسیح را بر عهده داشت- مترجم انگلیسی.

صندوق می ریختند." کارگران و سربازان به دهقان ها آموخته بودند که "به صلاحدید خود" رأی دهند و عمل کنند. محال است بتوان تأثیر کارگران انقلابی را بر دهقانان اندازه گرفت. این تأثیر مداوم و ملکولی و همه جانبه بود، و از این رو به محاسبه در نمی آمد. وجود تعداد زیادی از کارخانه جات صنعتی در نواحی روستائی، این تأثیر و تاثر را آسان تر کرده بود. اما حتی کارگران پتروگراد، یعنی اروپائی ترین شهر کشور، پیوند نزدیکی با زادگاه های روستائی هویش داشتند. بیکاری، که در ماه های تابستان افزایش یافته بود، و هم چنین تعطیل کارخانه ها به وسیله ی کارفرمایان، هزاران تن از کارگران را به روستاها بازگردانده بود. بیشتر این کارگران تهییج گر و رهبر شدند.

در ماه های مه و ژوئن، ایالات و استان ها و حتی روستاهای گوناگون برای خود در پتروگراد باشگاه های "حب الوطن" درست کردند. مطبوعات کارگری بسیاری از ستون های خود را اختصاص دادند به درج اعلامیه های باشگاه های حب الوطن که در آن ها گزارش مسافرت های کارگران به روستاها ایراد می شد، برای نمایندگان مسافر دستورالعمل تهیه می گردید، و جهت تهییج گری اعانه جمع می شد. اندکی پیش از قیام، این باشگاه ها بر گرد یک دفتر ویژه ی مرکزی به رهبری بلشویک ها با یک دیگر متحد شدند. طولی نکشید که جنبش باشگاه های حب الوطن به مسکو و تور، و احتمالاً به چند شهر از سایر شهرهای صنعتی نیز سرایت کرد.

با این حال، سربازها از حیث نفوذ مستقیم بر روستاها نقش مهم تری برعهده داشتند. روستائیان جوان فقط در شرایط مصنوعی جبهه و سربازخانه های شهری می توانستند تا حدی بر انزوای خود فائق آیند و با مسائل گسترده ی ملی رو در رو قرار بگیرند. اما در این جا هم وابستگی

سیاسی آنان کاملاً حس می‌شد. دهقان‌ها در همان حال که مداوماً به زیر رهبری روشن فکرهای میهن پرست و محافظه کار می‌افتادند و بعد برای رهائی از چنگال آنان دست و پا می‌زدند، می‌کوشیدند تا مستقل از سایر گروه‌های اجتماعی خود را در ارتش سازمان دهند. مقامات به چشم خصومت در این تمایلات می‌نگریستند، وزارت جنگ مخالفشان بود، و سوسیال رولوسیونرها هم از آن‌ها استقبال نمی‌کردند. شوراهای نمایندگان دهقانان در ارتش فقط ریشه‌های بسیار ضعیف داشت. حتی در تحت مساعدترین شرایط، دهقان قادر نیست کمیت عظیم خود را به کیفیتی سیاسی تبدیل کند! شوراهای سربازهای دهقان فقط در شهرهای بزرگ انقلابی، آن‌هم زیر نفوذ کارگران، توانستند کارهای مهمی انجام دهند. بدین شکل شورای دهقانان در پتروگراد مابین آوریل ۱۹۱۷ و یکم ژانویه ۱۹۱۸، ۱۳۹۵ تهییج‌گر را با امریه‌های مخصوص به روستاها فرستاد؛ و در حدود همین تعداد هم بدون امریه به روستا رفتند. این فرستادگان ۶۵ ایالت را زیر پوشش فعالیت خود گرفتند. در کرونشتات نیز سربازان و ملوانان به پیروی از سرمشق کارگران، باشگاه‌های حب الوطن درست کردند و برای نمایندگان خود جوازهایی صادر کردند که آنان را به استفاده‌ی "رایگان" از راه آهن و کشتی‌های بخار مجاز می‌ساخت. شرکت‌های خصوصی حمل و نقل این جوازها را بی‌غروند پذیرفتند. اما در خطوط دولتی برخوردهای متعدد صورت گرفت.

اما با همه‌ی این احوال، این فرستادگان رسمی سازمان‌ها فقط قطره‌ای از اقیانوس دهقانان محسوب می‌شدند. کارهای به مراتب عظیم‌تر را صدها هزار و میلیون‌ها سربازی انجام دادند که به میل خود، و در حالی که ظنین شعارهای نافذ سخن رانی‌های تجمعات توده‌ای هنوز در گوششان شنیده

می شد، جبهه و پادگان های پشت جبهه را ترک گفتند. همان ها که در جبهه خاموشی گزیده بودند، در روستاهای خود زبان گشودند. شنونده ی مشتاق هم کم نمی آوردند. مورالوف، از بلشویک ها مسکو، می گوید: "در میان دهقان های اطراف مسکو نوسان عظیمی به سمت چپ دیده می شد.... روستاها و شهرهای ایالت مسکو از فراریان جبهه پُر شده بودند. کارگران شهرنشینی هم که هنوز روابط خود را با روستا قطع نکرده بودند، به دیدار فراریان می رفتند. "بنا به گفته ی نومچنکوف دهقان، روستاهای خواب آلود و عقب مانده ی ایالت کالوگا "به صدای سربازهایی که در ماه های ژوئن و ژوئیه به دلایل مختلف به خانه باز می گشتند، از خواب بیدار شدند. کمیسر نیژگورود گزارش می دهد که: "همه ی قانون شکنی ها و بی قانونی ها به نحوی از انحاء به ظهور فراریان، سربازهای مرخصی گرفته، و یا فرستادگان کمیته های هنگی، در قلمرو این ایالت مربوط است." مباشر املاک شاه زاده خانم باریاتینسکی در استان زولوتونوشزکی در ماه اوت از اعمال خودسرانه ی کمیته زمینی که ریاستش را گاتران ملوان کروئشتاتی برعهده دارد، شاکی است. کمیسر استان بوگولمینسک گزارش می دهد که: "سربازها و ملوان های مرخصی گرفته دست به تهییجاتی زده اند که غرض از آن ها ایجاد هرج و مرج و آماده کردن اذهان برای کشتارهای دسته جمعی است." "در استان مگلینسک، در روستای بیلوگوش، ملوان تازه از راه رسیده ای به اختیار خود تهیه و صدور هیزم و الوارهای مخصوص راه آهن را از جنگل ممنوع کرد." و در مواردی هم که سربازها آغازگر مبارزه نبودند، دست کم فرجام دهنده اش خود آنان بودند. در استان نیژگورود دهقان ها به یک صومعه یورش بردند، شبدرهای مراتع آن صومعه را درو کردند، پرچینی ها

را شکستند، و راهبه ها را آزدند. سرراهبه تسلیم نمی شد، و سرانجام قشون مردمی دهکده دهقان ها را از آن جا دور ساخت و تنبیهشان کرد. آریکوف دهقان می نویسد: "این ماجرا همین طور ادامه داشت، تا آن که سربازها سررسیدند و کار را یک سره ساختند...". صومعه تخلیه شد. در ایالت موغیلیف، به گفته ی بوبکوف دهقان: "سربازهایی که از جبهه به خانه آمده بودند، نخستین رهبرهای کمیته شدند و ملاک ها را بیرون راندند."

مردهای جبهه عزم جزم انسان هائی را که عادت کرده اند با تفنگ و سرنیزه با هم نوعان خود طرف شوند، وارد مبارزه کردند. حتی همسران سربازها این روحیه ی جنگندگی را از شوهرانشان اخذ کردند. بگیشف، دهقان پنزائی، می گوید: "در ماه سپتامبر جنبش زنان سربازها بالا گرفت، و این زنان همه به طرف داری از یورش ها سخن می گفتند. "همین پدیده در ایالات دیگر هم دیده می شد. در شهرها هم، زنان سربازها اغلب نقش چاشنی بمب را بازی می کردند.

بنابر محاسبات ورمنیچف، سربازها در ماه مارس یک درصد از اغتشاشات دهقانی، در آوریل هشت درصد، در سپتامبر دوازده درصد، و در اکتبر هفده درصد از این اغتشاشات را رهبری کردند. این ارقام را نمی توان صد در صد دقیق تلقی کرد، اما در هر حال منحنی عمومی جریان را به خوبی نشان می دهند. رهبری رو به مرگ معلم ها و کارمندا و کارگزارهای سوسیال رولوسیونر رفته رفته جای خود را به رهبری سربازها می داد، و سربازها از هیچ اقدامی فروگذار نبودند.

پارووس، نویسنده ی مارکسیست آلمانی و از افراد برجسته ی زمان خویش، همان شخصی که در طی جنگ موفق شده بود ثروتی بیندوزد و

هم اصول و هم برندگی را از کف بدهد، سرباز روسی را با سربازهای مزدور و با دزدان و راهزنان قرون وسطی مقایسه کرده است. برای قبول چنین مقایسه ای کافی است فراموش کنیم که سربازهای روس در تمام قانون شکنی های خود همواره مجریان بزرگ ترین انقلاب ارضی تاریخ باقی ماندند.

مادام که جنبش هنوز کاملاً از قانون نگسسته بود، اعزام نیروهای نظامی به روستاها صرفاً جنبه ی سمبولیک داشت. در عمل تقریباً فقط قزاق ها را می شد به عنوان نیروهای تنبیهی به کار گرفت. روزنامه لیبرال روسکوسلو در روز یازدهم اکتبر نوشت: "چهار صد قزاق به استان سردویسکی اعزام شدند... این اقدام تأثیری آرامش بخش به دنبال داشت؛ دهقان ها اعلام کردند که منتظر مجلس مؤسسان خواهند شد." شکی نیست که چهار صد قزاق استدلالی محکم به نفع مجلس مؤسسان است. اما قزاق به قدر کفایت وجود نداشت، و به علاوه، قزاق های موجود هم دودل بودند. در این گیرودار، حکومت روز به روز بیشتر مجبور می شد "اقدامات قاطع" به عمل آورد. بنا بر محاسبه ی ورمنیچف، در چهار ماه اول انقلاب نیروهای نظامی در هفده مورد به مقابله ی دهقانان اعزام شدند؛ در ژونیه و اوت، سی و نه مورد؛ در سپتامبر و اکتبر، صد و پنج مورد.

سرکوب دهقانان به ضرب اسلحه فقط به مثابه ی نفت پاشیدن بر آتش بود. در بیشتر موارد سربازها به دهقان ها می پیوستند. کمیسر یکی از استان های ایالت پودولسک گزارش می دهد: "سازمان های نظامی و حتی واحدهای منفرد بر سر مسائل اجتماعی و اقتصادی تصمیم گیری می کنند، دهقان ها را به غصب و غارت جنگل ها و ادار (؟) می سازند، و گاهی اوقات، در پاره ای

از نقاط، خود در چپاول ها شرکت می جویند... واحدهای محلی نظامی از شرکت در سرکوب اعمال خشونت آمیز امتناع می ورزند... " بدین سان طغیان روستاها واپسین پیچ و مهره های ارتش را شل کرد. در صورت بروز جنگ دهقانی به رهبری کارگران، ابدأ امکان نداشت ارتش اجازه دهد از او برای فرونشاندن قیام شهرها استفاده شود.

دهقان ها از دهان کارگران و سربازان برای نخستین بار مطالب تازه ای درباره ی بلشویک ها شنیدند- مطالبی غیر از آن چه سوسیال رولوسیونرها به آن ها گفته بودند. شعارهای لنین و نام او در روستا رسوخ کرد. با این حال، شکایت های دمامد فزاینده از بلشویک ها در بسیاری از موارد جعلی و یا اغراق آمیز بودند. ملاکان امیدوار بودند که با این روش بتوانند کمک های مطمئن تری دریافت کنند. "در استان استروفسکی هرج و مرج مطلق حاکم است، و این نتیجه ی تبلیغات بلشویک هاست." از ایالت اوقا خبر می رسد که: "یکی از اعضای کمیته ی روستا به نام واسیلیف دائماً در حال توزیع برنامه ی بلشویک هاست و علناً اعلام می کند که ملاک ها را باید دار زد." پولونیک، ملاک نوگورودی، ضمن جستجوی "حمایت در برابر چپاول" فراموش نمی کند که اضافه کند: "کمیته های اجرایی از بلشویک ها لبریزند." یعنی کمیته های اجرایی به ملاک روی خوش نشان نمی دهند. زومورین، دهقانی از اهالی سیمبیرسک، به یاد می آورد که: "در ماه اوت کارگران شروع کردند به دیدار از روستاها. آن ها برای حزب بلشویک تبلیغ می کردند و درباره ی برنامه ی این حزب سخن می گفتند. "یکی از بازرس های استان سبژ از تاتیانا میخانیلوا، بافنده ی بیست و شش ساله ای حرف می زند که از پتروگراد آمده بود و "از مردم دهکده ی خود می خواست که حکومت موقت

را براندازند، و ضمناً از تاکتیک های لنین تجلیل می کرد. " بنا به گفته ی کوتوف دهقان، در ایالت اسمانسک در اواخر ماه اوت "کم کم به لنین علاقه مند شدیم، و به صدای او توجه کردیم... " با همه ی این اوصاف، در انجمن های روستائی، دهقان ها هنوز به اکثریت عظیم سوسیال رولوسیونرها رأی می دادند.

حزب بلشویک می کوشید به دهقان ها نزدیک شود. در روز دهم سپتامبر، نوسکی درخواست کرد که کمیته ی پتروگراد اقدام به نشر یک روزنامه ی دهقانی کند: "باید اوضاع را طوری سر و سامان دهیم که تجربه ی کمون فرانسه برای ما تکرار نشود. در آن مورد نه دهقان ها پاریس را درک می کردند و نه پاریس دهقان ها را. "طولی نکشید که روزنامه ی مورد نظر با عنوان *بایدنوتا* منتشر شد. با این حال، فعالیت های صرفاً حزبی در میان دهقانان ناچیز بود. قدرت حزب بلشویک نه در منابع فنی نهفته بود و نه در ابزار و وسایل، بلکه در سیاستی درست ریشه داشت. همان طور که جریان های هوا تخم گیاهان را می پراکند، گردبادهای انقلاب نیز اندیشه های لنین را منتشر می کردند.

ورویف، دهقان توری، به یاد می آورد که: "در ماه سپتامبر نه فقط سربازها که دهقان های فقیر هم در جلسات روز به روز با جسارت بیشتری به دفاع از بلشویک ها بر می خاستند... " زومورین دهقان سیمبیرسکی هم این نکته را تأیید می کند: "در میان دهقان های فقیر و هم چنین برخی از دهقان های متوسط الحال، نام لنین بر سر زبان همگان بود؛ همه فقط درباره ی لنین حرف می زدند. " گریگوریف، دهقان نوگوردی، تعریف می کند که چگونه سوسیال رولوسیونری در دهکده بلشویک ها را "غاصب"

و "خانن" نامید و چگونه دهقانان بر سر او فریاد زدند: "مرگ بر این سگ کثیف! سنگ بارانش کنید! این قدر برای ما قصه نگو. زمین کجاست؟ هر چه مزخرف گفתי بس است! بگذار بلشویک ها حرف بزنند!" ممکن است این صحنه- که صحنه های مشابهش به وفور رخ می دادند- به دوره ی پس از اکتبر تعلق داشته باشد. واقعیات در حافظه ی دهقان عمیقاً نقش می بندند، اما دهقان در نگاه داشتن حساب روزها ضعیف است.

چینوف سرباز، که با صندوقی انباشته از نوشتجات بلشویزم به خانه ی خود در اورل بازگشته بود، با استقبال اهالی دهکده ی خود روبه رو نشد. روستائیان می گفتند: احتمالاً طلای آلمان در کار است. اما در ماه اکتبر "هسته ی روستا ۷۰۰ عضو و تفنگ های بسیار دارد. و همواره از قدرت شورائی دفاع می کند." وراچف بلشویک تعریف می کند که چگونه دهقان های ایالت تماماً فلاحی ورونژ "از تأثیرات بخارهای مسموم سوسیال رولوسیونر خلاص شدند و به هوش آمدند، و رفته رفته به حزب علاقمند شدند. از برکت این علاقه ی ما صاحب چندین سازمان محلی در روستاها و بخش ها شده بودیم، مشترکان بسیار داشتیم، و بسیاری افراد نیک به ستاد کوچک کمیته ی ما می آمدند." بر طبق خاطرات ایوانوف، در ایالت اسمولنسک، "بلشویک ها در روستاها نادر بودند. در استان ها هم تعدادشان کم بود. از روزنامه های بلشویک نشانی دیده نمی شد. اعلامیه ها به ندرت توزیع می شدند... و با این حال، هر چه به اکتبر نزدیک تر می شدیم، روستاها تمایل بیشتری به بلشویک ها نشان می دادند."

باز ایوانوف می نویسد: "در استان هائی که بلشویک ها پیش از اکتبر در شوراهایشان نفوذ داشتند، حمله به املاک ملاکان یا رخ نمی داد، و یا

دامنه اش بسیار محدود بود." اما از این لحاظ، وضع در همه جا یکسان نبود. مثلاً تادوش می گوید: "توده ی دهقان های استان موغیلیف درخواست بلشویک ها را دائر بر انتقال اراضی به دهقان ها، با سرعت خارق العاده ای پیشه کردند، و آن گاه ملک ها را زیر و زیر کردند، در برخی از موارد آن ها را به آتش کشیدند، و خرمن ها و جنگل ها را غصب کردند." مابین این دو شهادت اساساً تناقضی موجود نیست. شکی نیست که تهییج گری های عمومی بلشویک ها جنگ داخلی را در روستاها تسریع کرد. اما هر جا بلشویک ها توانسته بودند ریشه های عمیق بدوانند، طبیعی است که می کوشیدند بدون تضعیف روحیه ی تهاجمی دهقان ها، شکل های این تهاجمات را نظم و نسق بخشند و میزان تخریب را کاهش دهند.

مسأله زمین در این میان تنها نبود. دهقان مخصوصاً در آخرین دوره ی جنگ هم در مقام فروشنده و هم در مقام خریدار آسیب دیده بود. غلات به بهای ثابت از او خریداری می شد، و فرآورده های صنعتی روز به روز کمیاب تر می شدند. مسأله ی روابط متقابل اقتصادی مابین روستا و شهر، که مقدر بود بعداً تحت عنوان "قیچی" به مسأله ی مرکزی اقتصاد شوروی تبدیل شود، از همان اوان چهره ی تهدیدآمیز خود را نشان می داد. بلشویک ها به دهقان ها می گفتند: شوراها باید قدرت را تسخیر کنند، به شما زمین بدهند، جنگ را تمام کنند، صنعت را از تولیدات نظامی فارغ سازند، نظارت کارگران را بر تولید برقرار کنند، و رابطه ی موجود مابین بهای فرآورده های صنعتی و کشاورزی را تنظیم نمایند. این پاسخ هر چقدر هم که ممکن است مجمل بوده باشد، راه کلی را نشان می داد. تروتسکی در روز دهم اکتبر در کنفرانس کمیته های کارخانه چنین گفت: "دیوار موجود مابین ما و دهقانان را فقط

شورانی هائی از قبیل آوکسننتیف ایجاد می کنند. ما باید این دیوار را درهم بشکنیم. ما باید به روستائیان توضیح بدهیم که تمام تلاش های کارگر برای کمک به دهقان از راه رساندن ابزار کشاورزی به روستا، ثمر نخواهد داد مگر آن که نظارت کارگران بر امر تولید سازمان یافته برقرار شود." کنفرانس بیانیه ای در این معنا خطاب به دهقانان صادر کرد.

کارگران پتروگراد در آن روزها در کارخانه ها کمیسیون ویژه ای ایجاد کردند که فلزات و قطعات و تکه های آسیب دیده را برای مرکز مخصوصی موسوم به "کارگر به دهقان" جمع آوری و مرمت می کرد. این آهن پاره ها به مصرف ساختن ساده ترین ابزار و قطعات یدکی کشاورزی می رسیدند. این نخستین ورود برنامه ریزی شده ی کارگران به درون جریان تولید-هنوز با دامنه ای بسیار محدود و با چیرگی اهداف تبلیغاتی بر اهداف اقتصادی-چشم انداز جدیدی برای آینده ی نزدیک برگشود. کمیته ی اجرایی شورای دهقانان، وحشت زده از دخول بلشویک ها به قلمرو ممنوعه ی روستا، سعی کرد بر این سازمان نوظهور دست بیازد. اما سازش کاران وامانده در این هنگام که زمین در روستا هم در زیر پایشان به لغزش افتاده بود، دیگر یارای رقابت با بلشویک ها را در صحنه ی شهر نداشتند.

ورویبف، دهقان توری، می نویسد: "طنین تهییج گری های بلشویزم دهقان های تهی دست را چنان برانگیخت که می توان با قاطعیت گفت: اگر اکتبر در اکتبر رخ نداده بود، در نوامبر رخ می داد." این توصیف زنده از قدرت سیاسی بلشویزم با ضعف سازمانی اش متناقض نیست. انقلاب فقط از طریق چنین بی تناسبی های تکان دهنده ای راه خود را می گشاید. حقیقت آن است که درست به همین دلیل نمی توان حرکت انقلاب را در چارچوب

دموکراسی صوری گنجانده. چه در اکتبر و چه در نوامبر، دهقان‌ها برای به فرجام رساندن انقلاب ارضی چاره‌ای نداشتند جز آن‌که تارهای از هم گسیخته‌ی همان حزب سوسیال رولوسیونر را به کار بگیرند. عناصر چپ این حزب زیر فشار طغیان دهقانان شتاب زده و سراسیمه انشعاب می‌کردند، به بلشویک‌ها تاسی می‌جستند و با آنان به رقابت می‌پرداختند. در طی ماه‌های آتی جا به جایی سیاسی دهقان‌ها عمدتاً زیر پرچم مصلحتی سوسیال رولوسیونرهای چپ صورت می‌گیرد. این حزب ناپایدار به انعکاس بی‌ثباتی از بلشویزم روستائی تبدیل می‌شود، و به پل موقتی از جنگ دهقانی به انقلاب پرولتری.

انقلاب ارضی ناچار بود سازمان‌های محلی خود را داشته باشد. این سازمان‌ها چه شکلی و شمایی داشتند؟ در روستا چندین نوع سازمان موجود بود: نهادهای دولتی نظیر کمیته‌ی اجرایی بخش، کمیته‌های زمین و خواروبار؛ نهادهای اجتماعی نظیر شوراها؛ نهادهای تماماً سیاسی مانند احزاب؛ و سرانجام ارگان‌های حکومت محلی که بهترین نمونه‌اش انجمن‌های شهری بودند. شوراهای دهقانی تا آن زمان فقط در مقیاس ایالتی، و تا حدی نیز در مقیاس استانی، پدید آمده بودند. تعداد شوراهای شهری اندک بود. انجمن‌های شهری به کندی ریشه می‌دواندند. از سوی دیگر - هر چند ممکن است در بدو امر عجیب به نظر برسد - کمیته‌های اجرایی و کمیته‌های زمین، با این‌که در طرح اولیه‌ی خود ارگان‌های دولتی محسوب می‌شدند، به ارگان‌های انقلاب دهقانی تبدیل شده بودند.

کمیته‌ی مرکزی زمین، مرکب از کارگزاران حکومت، ملاک‌ها، اساتید، دانشمندان کشاورزی، سیاستمداران سوسیال رولوسیونر و مخلوطی از

دهقان های مشکوک، در اساس به ترمز انقلاب ارضی تبدیل شده بود. کمیته های ایالتی همواره در نقش سیم های انتقالی سیاست حکومت باقی ماندند. کمیته های استانی مابین دهقان ها و مقامات بالا نوسان می کردند، اما کمیته های بخش، که به وسیله ی دهقان ها انتخاب می شدند و در برابر چشم های روستا فعالیت می کردند، به آلات جنبش فلاحی تبدیل شدند. این که اعضای این کمیته ها معمولاً به عنوان سوسیال رولوسیونر ثبت نام می کردند، تغییری در ماهیت قضیه نمی داد. این کمیته ها با کلبه های دهقانی هم گام بودند نه با خانه های اشراف. دهقان ها به ماهیت دولتی کمیته های زمین ارجی مخصوص می نهادند، زیرا در این نکته جواز جنگ داخلی را می دیدند.

یکی از سران قشون مردمی در استان سارانسکی در همان ماه مه شکایت کرده بود که: "دهقان ها می گویند که جز کمیته ی بخش چیز دیگری را به رسمیت نمی شناسند. آن ها می گویند: همه ی کمیته های شهری و استانی برای ملاک ها کار می کنند." بنا به گفته ی یک کمیسر نیزگورودی: "کوشش برخی از کمیته های بخش در مخالفت با عمل مستقل دهقان ها تقریباً همیشه با شکست مواجه می شود و به تغییر اعضای کمیته می انجامد." دنیسوف، دهقانی از اهالی پسکوف، می گوید: "کمیته ها همواره بر ضد ملاکان از جنبش دهقانان جانب داری می کردند، زیرا انقلابی ترین دهقان ها و سربازهای جبهه به عضویت این کمیته ها انتخاب می شدند."

کمیته های استانی، و مخصوصاً کمیته های ایالتی، به وسیله ی کارگزاران "روشن فکر" رهبری می شدند، و اینان سعی می کردند با ملاک ها روابط مسالمت آمیز داشته باشند. یورکوف، دهقانی مسکونی، می نویسد:

"دهقان ها می دیدند که این همان خر است منتها پالایش عوض شده، همان قدرت است منتها اسمش تغییر کرده." کمیسر کورلسک گزارش می دهد: "برای تجدید انتخابات کمیته های استان، که پیوسته و بلااستثناء دستورات حکومت موقت را به مورد اجراء می گذارند، تلاش هائی صورت گرفته است." اما دهقانان به دشواری می توانستند وارد کمیته های استانی شوند. سوسیال رولوسیونرها پیوندهای سیاسی موجود مابین روستاها و بخش ها را قبضه کرده بودند، و از این رو دهقانان ناچار بودند از طریق حزبی عمل کنند که مأموریت اصلی اش عبارت بود از عوض کردن پلان خر.

بی محلی دهقانان به شوراهای ماه مارس، گرچه در نگاه اول شگفت انگیز می نماید، در واقعیت امر علل عمیقی داشت. شورا برخلاف کمیته ی زمین سازمانی ویژه به شمار نمی رفت بلکه ارگان فراگیر انقلاب بود. می دانیم که در قلمرو سیاست دهقان بدون رهبری نمی تواند کوچک ترین گامی بردارد. مسأله فقط این جاست که این رهبری باید از کجا بیاید. شوراهای ایالتی و استانی دهقان ها به ابتکار، و تا حد زیادی به قیمت موجودیت تعاونی ها ساخته شدند، آن هم نه به عنوان ارگان های انقلاب دهقانی بلکه به عنوان ارگان های قیومیت محافظه کارانه بر دهقان ها. روستاها این شوراهای سوسیال رولوسیونرهای راست را که مثل سپری در برابر مقامات حکومت پرفراز سرشان ایستاده بودند، پذیرفتند. اما در دهکده، در میان خود، کمیته های زمین را ترجیح می دادند.

برای آن که روستاها نتوانند خود را در دایره ی "منافع تماماً روستائی" محبوس کنند، حکومت شتاب زده انجمن های دموکراتیک را ایجاد کرد. همین امر به تنهائی کافی بود که دهقان ها را هوشیار کند. اغلب لازم می آمد که

انتخابات این انجمن ها به زور برگزار شوند. کمیسر پنزا گزارش می دهد: "آن گاه قانون شکنی هائی رخ می داد که به درهم ریختن انتخابات منجر می شد." در ایالت مینسک، دهقان ها شاه زاده دروتسکوی-لیوبتسکوی رئیس کمیسیون انتخابات را بازداشت و او را متهم به دستکاری در فهرست اسامی نامزدهای انتخاباتی کردند. برای دهقان ها آسان نبود که پیرامون حل و فصل دموکراتیک مرافعه ی دیرینشان با او به توافق برسند. کمیسر استانی بوگولمینسک گزارش داده بود: "انتخابات انجمن های بخش در سراسر استان مطابق با برنامه پیش نرفته اند... رأی دهندگان همه دهقانند. بیگانگی محسوسی با روشن فکرهای محلی، مخصوصاً با زمین دارها، به چشم می خورد. از این بابت انجمن ها تفاوت اندکی با کمیته ها داشتند. کمیسر استان مینسک شکایت می کند که: "نگرش توده های دهقان نسبت به روشن فکران، و به ویژه نسبت به زمین دارها، خصمانه است." در روز بیست و سوم سپتامبر در یکی از روزنامه های موغیلیف می خوانیم: "فعالیت فرهنگی در روستاها توأم با مخاطره است، مگر آن که آدمی متعهد شود که در امر انتقال فوری همه ی اراضی به دهقان ها هم کاری خواهد کرد." وقتی توافق و حتی آمیزش مابین طبقات بنیادی مردم ناممکن می شود، زمینه ی نهادهای دموکراتیک ناپدید می گردد. مرگ انجمن های بخش به هنگام تولد بی گمان از سقوط مجلس مؤسسان خبر می داد.

کمیسیر نیزگورود گزارش می دهد که: "دهقان های این منطقه جداً معتقدند که همه ی قوانین مدنی ضمانت اجرایی خود را از دست داده اند، و اینک همه ی روابط قانونی باید به وسیله ی سازمان های دهقانی تنظیم شوند." کمیته های بخش در برخی از نقاط پس از مسلط شدن بر قشون های مردمی،

قوانین محلی وضع می کردند، میزان اجاره ها را تعیین می کردند، دستمزدها را کم و زیاد می کردند، مباشران خود را بر املاک می گماردند، اراضی و محصولات و چوب ها و جنگل ها و ابزار زراعی را در قبض تصرف خود می گرفتند، ماشین آلات را از چنگ ملاکان بیرون می کشیدند، و اقدام به تفتیش و توقیف افراد می کردند. صدای قرون و تجربه ی تازه انقلاب هر دو به دهقان نهیب می زدند که مسأله ی زمین همان مسأله قدرت است. انقلاب ارضی به ارگان های دیکتاتوری دهقانی نیاز داشت. دهقان هنوز این واژه ی لاتین را نمی دانست، اما می دانست که چه می خواهد. آن "هرج و مرجی" که ملاکان و کمیسرهای لیبرال و سیاستمدارهای سازش کار شاکای از آن بودند، در واقعیت امر نخستین مرحله ی دیکتاتوری انقلابی در روستاها بود.

لنین در طی رویدادهای ۶- ۱۹۰۵، از ضرورت ایجاد ارگان های ویژه ی تماماً دهقانی برای انقلاب ارضی در روستاها دفاع کرده بود. او در کنگره ی حزب در استکهلم گفته بود: کمیته های انقلابی دهقانی یگانه راهی را ارائه می دهند که جنبش دهقانی می تواند سیر کند. "دهقان ها آثار لنین را خوانده بودند، اما لنین می دانست ذهن دهقان ها را چگونه بخواند.

نظر روستاها به شوراها فقط در پانیز برگشت، یعنی پس از آن که شوراها خود مسیر سیاسی خویش را تغییر داده بودند. شوراها ی بلشویک و سوسیال رولسیونر چپ در شهرهای استان ها و ایالات دیگر دهقان ها را از حرکت باز نمی داشتند، بلکه برعکس آن ها را به پیش می راندند. اگر در طی ماه های اول روستاها در شوراها ی سازش کار به دنبال پوششی قانونی گشته و این کار فقط به معارضه ی خصمانه ی آنان با شورا منجر شده بود، اینک برای نخستین بار رفته رفته در شوراها ی انقلابی رهبری راستینی می یافتند.

دهقان های ساراتوف در ماه سپتامبر نوشتند: "قدرت در سراسر روسیه باید به... شوراهای نمایندگان کارگران، دهقانان و سربازان منتقل شود. آن طور مطمئن تر است." دهقان ها فقط در پائیز برنامه ی ارضی خود را در شعار قدرت به دست شوراها پیوند دادند. اما در این مورد هم باز نمی دانستند که شوراها به وسیله ی چه کس و چگونه رهبری خواهند شد.

اغتشاش های فلاخی در روسیه هم سنت دیرین خود را داشتند، هم برنامه ی ساده و روشن خود را، و هم شهدا و قهرمان های محلی خود را. تجربه ی پر عظمت ۱۹۰۵ نشان خود را بر روستاها به جا گذارده بود. و بر این باید نفوذ افکار فرقه های مذهبی را که بر میلیون ها دهقان تأثیر گذارده بودند، بیفزائیم. نویسنده ی مطلعی می گوید: "دهقان های بسیاری را می شناختم که... انقلاب اکتبر را به عنوان تبلور بی واسطه ی امیدهای مذهبی خود پذیرفتند." از میان همه ی طغیان های دهقانی شناخته شده در تاریخ، جنبش دهقان های روس در سال ۱۹۱۷ بی شک بیش از همه از اندیشه های سیاسی بارور شده بود. اگر با این حال آن جنبش از ایجاد یک رهبری مستقل و از به دست گرفتن قدرت عاجز از آب درآمد، علل این عجز را باید در ذات صنعت تک افتاده و یک نواخت و محدود کشاورزی جستجو کرد. موقعیت اقتصادی دهقان روس در عین حال که شیره ی جان او را می مکید، دست کم در عوض قوه ی تعمیم و نتیجه گیری هم به او نمی بخشید.

آزادی سیاسی دهقان عملاً به معنای آزادی او در انتخاب مابین احزاب مختلف شهری است. اما حتی این انتخاب هم از روی تعقل نیست. دهقان ها با طغیان خود بلشویک ها را به سوی قدرت سوق دادند. اما بلشویک ها فقط

پس از فتح قدرت توانستند دهقان ها را به سوی خود بکشند و انقلاب ارضی آنان را به قوانین دولت کارگری تبدیل کنند.

گروهی پژوهشگر به مدیریت یاکوفلف اقدام به طبقه بندی بسیار ارزشمندی از اسناد کرده و بدین وسیله خصوصیات جنبش فلاحی را از فوریه تا اکتبر تشریح کرده اند. این پژوهش گران برای عملیات نامتشکل در هر ماه رقم ۱۰۰ را مبنا قرار داده و آن گاه محاسبه کرده اند که در ماه آوریل در ازاء هر ۱۰۰ معارضه ی نامتشکل ۳۳ معارضه ی متشکل رخ داد؛ در ماه ژوئن، ۸۶؛ و در ژوئیه، ۱۲۰. موفقیت سازمان های سوسیال رولوسیونر در روستاها در ماه ژوئیه به اوج خود رسیده بود. در ماه اوت به اِزای هر صد معارضه ی نامتشکل فقط ۶۲ برخورد متشکل صورت گرفت و در ماه اکتبر ۱۴ برخورد. یاکوفلف از این رقم های بسیار آموزنده اما کم عمق نتیجه گیری کاملاً نامنتظری به عمل آورد. او می گوید: "در حالی که تا ماه اوت جنبش مداوماً تشکل بیشتری یافته بود؛ در پائیز روز به روز بیشتر ماهیت خود به خود یافت. "پژوهشگر دیگری به نام ورمنیچف نیز به همین نتیجه رسیده است: "کاهش عملیات سازمان یافته درست پیش از خیزاب های اکتبر، گواهی است بر ماهیت خود به خود عملیات آن ماهها. " اگر خود به خود در برابر آگاه گذارده شود، چنان که نابینائی در برابر بینائی گذارده می شود- و این یگانه تقابل ممکن علمی است- پس باید نتیجه بگیریم که آگاهی جنبش دهقانی تا ماه اوت افزایش یافت و سپس چنان رو به کاهش نهاد که به هنگام قیام اکتبر ناپدید شده بود. اما بدیهی است که پژوهش گران ما میل به بیان چنین نکته ای نداشته اند. اگر بر سر این مسأله تأمل بیشتری روا بداریم به آسانی در می یابیم که مثلاً انتخابات مجلس مؤسسان در روستاها، به رغم ظاهر

"متشکل" خود به مراتب از مبارزات "نامتشکل" دهقان ها بر علیه ملاکان- مبارزاتی که دهقانان به خوبی می دانستند مرادشان از آن ها چیست- "خود به خود" تر بود، یعنی این انتخابات به درجات از آن مبارزات نسنجیده تر و گوسفندوارتر و کورتر بودند.

در بحران پائیز دهقان ها اعمال خود به خودی را جانشین عمل آگاهانه نکردند، بلکه جنگ داخلی را به جای رهبری سازش کارانه نشاندهند. حقیقت آن است که افت سطح تشکل خصیصه ی سطحی آن بحران بود: تشکل سازش کارانه فروپاشید، اما به دنبال این فروپاشی خلاء پدید نیامد. دهقان ها تحت رهبری مستقیم انقلابی ترین عناصر، یعنی سربازها و ملوان ها و کارگران، به راه تازه ای افتادند. دهقان ها پیش از مبادرت به اعمال قاطع اغلب مجامع عمومی تشکیل می دادند، و حتی تلاش می کردند که قطع نامه های اتخاذ شده به امضای همه ی ساکنان دهکده برسد. شستاکوف، پژوهشگر سوم، می نویسد: "در دوره ی پائیزی جنبش دهقانی، که گاهی اوقات شکل تاخت و تاز به خود می گرفت، انجمن کهن دهقانی، کراراً بر صحنه حاضر می شد... دهقان ها به وسیله ی این انجمن غنایم را بین خود قسمت می کردند و از طریق همین انجمن با ملاک ها و مباشرها و کمیسرهای استانی و انواع گروه های مجازات گر وارد مذاکره می شدند."

این پرسش که چرا کمیته های بخش ها، که دهقان ها را به جنگ داخلی رهنمون شدند، در دوره ی پائیز از صحنه ناپدید گردیدند، پاسخ صریحی در پژوهش مورد بحث نمی یابد. اما توضیح این پدیده بسیار ساده است. انقلاب دستگاه ها و ابزار خود را به سرعت تحلیل می برد. درست به این علت که کمیته های زمین به فعالیت های نیمه مسالمت آمیز اشتغال داشتند، ناگزیر

برای یورش های مستقیم بی فایده به نظر رسیدند. این علت عام را یک رشته علل خاص، که اهمیتشان از آن علت عام کمتر نیست، تکمیل می کنند. دهقان ها هنگام انتخاب راه جنگ علنی با ملاک، به خوبی می دانستند که در صورت شکست چه سرنوشتی در انتظارشان است. حتی پیش از شکست؛ تعدادی از کمیته های زمین در بستر زیر سیطره ی کرنسکی قرار داشتند. از این رو تقسیم مسنولیت به یک نیاز تاکتیکی تبدیل شده بود. برای چنین تقسیمی "میر" مناسب ترین شکل ممکن را ارائه می داد. بی اعتمادی متقابل دهقان ها به یک دیگر نیز بی شک در همین جهت عمل می کرد. اینک مسأله بر سر تصرف و تقسیم اموال ملاکان دور می زد؛ همه ی دهقان ها می خواستند شخصاً در این کار شرکت داشته باشند، و میل نداشتند حقوق خود را به دیگری تفویض کنند. بدین سان اوج شدت مبارزه به حذف موقت ارگان های نیابتی منجر شد و دموکراسی بدوی دهقانی به شکل انجمن و فرمان های "میر" جای آن ارگان ها را گرفت.

این خطای فاحش در تشریح ماهیت جنبش دهقانی ممکن است به ویژه از قلم پژوهش گران بلشویک شگفت انگیز به نظر آید. اما نباید فراموش کرد که اینان از بلشویک های نوع جدیدند. طرز فکر بوروکراتیک ناگزیر سبب شده که اینان به آن سازمان هائی که از بالا بر دهقان ها تحمیل می شدند پُر بها دهند، و برای سازمان هائی که دهقان ها خود درست می کردند ارزشی اندک قائل شوند. کارگزاران تعلیم دیده، به پیروی از اساتید لیبرال، از دیدگاه مدیریت به جریان های اجتماعی می نگرند. یاکوفلف بعداً نیز در مقام کمیسر خلق در امور کشاورزی همین نحوه ی برخورد سطحی و بورکراتیک را نسبت به دهقانان نشان داد، آن هم در قلمرونی به مراتب وسیع تر و پُرمسنولیت تر - که

همان "اشتراکی کردن کامل" کشاورزی باشد. وقتی نوبت به عمل در مقیاس وسیع می‌رسد، کم عمقی نظری بی‌رحمانه انتقام می‌کشد!

اما هنوز بیش از سیزده سال از خطاهای اشتراکی کردن کامل کشاورزی فاصله داریم. اینک مسأله فقط بر حول مصادره‌ی املاک بزرگ دور می‌زند. $134/000$ ملاک هنوز برای ۱۸ میلیون دسیاتین زمین خویش از فرط بیم بر خود می‌لرزند. بیشتر از همه موقعیت قله نشین‌ها مورد تهدید قرار گرفته است، همان $30/000$ ارباب روسیه‌ی کهن که روی هم ۷۰ میلیون دسیاتین زمین را در مالکیت خویش دارند. یعنی به طور متوسط نفری $2/000$ دسیاتین. اربابی به نام بوبوریکین به رودزیانکو وزیر دربار می‌نویسد: "من ملاکم و هر چه می‌کنم نمی‌توانم این نکته را در کله‌ی خود فرو کنم که قرار است از زمین خویش محروم شوم، آن هم برای بعیدترین هدف ممکن. یعنی برای آزمایش تعالیم سوسیالیستی." اما وظیفه‌ی انقلاب درست آن است که به نکاتی جامه‌ی عمل ببوشاند که در کله‌ی طبقات حاکم فرو نمی‌روند.

با این حال، ملاک‌های دور اندیش‌تر خواه ناخواه درک می‌کنند که نمی‌توانند املاک خویش را برای خود نگاه دارند. دیگر در این راه تلاش هم نمی‌کنند. آنان به خود می‌گویند: هرچه زودتر از شر زمین‌هایمان خلاص شویم، بهتر است. مجلس مؤسسان در نظر آنان هم چون حساب داری بی‌در و دروازه‌ای می‌نماید که از طرف دولت به آنان غرامت خواهد داد، آن هم نه فقط بابت زمین‌هایشان، که نیز بابت تشویش‌هایشان.

دهقان‌های زمین‌دار از سوی چپ بر این برنامه پا فشردند. آنان بدشان نمی‌آمد کار اشراف انگل را یک سره کنند، اما از سوی دیگر می‌ترسیدند مبادا به مفهوم مالکیت ارضی خدشه وارد شود. آنان در جلسات خود اعلام

کردند که، دولت آن قدر پول دارد که به ملاکان در حدود ۱۲ میلیارد روبل بپردازد. آنان پیش خود گمان می کردند که در مقام "دهقان" می توانند از زمین های اشراف، پس از آن که مردم غرامت آن زمین ها را پرداختند، در شرایط مساعد بهره مند شوند.

زمین دارها واقف بودند که میزان غرامت یک کمیت سیاسی است که باید در لحظه ی پرداخت به وسیله ی تناسب نیروها تعیین شود. تا اواخر ماه اوت این امید باقی مانده بود که مجلس مؤسسان، تحت منویات کورنیلوف، برای اصلاحات ارضی خطی مابین میلی یوکوف و رودزیانکو طی خواهد کرد. شکست کورنیلوف به این معنا بود که طبقات دارا بازی را باخته بودند.

در طی ماه های سپتامبر و اکتبر، طبقات دارا مانند بیمار لاعلاجی که در انتظار مرگ باشد، منتظر نتیجه بودند. پانیز برای دهقان ها زمان سیاست است. مزارع درو شده اند، توهمات فرو ریخته اند، صبرها به سرآمده اند. وقت یک سره کردن کار است! جنبش اینک از کناره های خود لبریز می شود، همه ی بخش ها را فرا می گیرد، ویژگی های محلی را در خود غرق می کند، همه ی قشرهای روستانی را به درون خود می کشد، همه ی ملاحظات قانونی و همه ی احتیاط ها را فرو می شوید، خشن و وحشی و خشمگین و توفنده می شود، با فولاد و آتش و تیانچه و نارنجک خود را مسلح می کند، خانه های اشراف را درهم می کوبد و می سوزاند، ملاک ها را بیرون می راند، زمین را پاک می کند و در برخی از نقاط با خون آتش می دهد.

آشیانه های نجیب زادگان، که پوشکین و تورگنیف و تولستوی زمانی در وصفشان شعر می سرودند، همه ویران شده اند. روسیه ی کهن دود شده و به آسمان رفته است. مطبوعات لیبرال لابه ها و فغان های جگرخراش سرداده اند

که ای وای باغچه های انگلیسی، اثر قلم موی بردگان، کتاب خانه های موروثی، و معابد تومبوف نابود شدند؛ اسب های اصیل از بین رفتند، قلم کاری های عتیق ضایع و گاوهای نر تلف شدند. مورخان بورژوا کوشیده اند تا مسئولیت "خراب کاری" دهقان را در تصفیه حساب با "فرهنگ" اربابانش به گردن بلشویک ها بیندازند. در حقیقت امر، دهقان روس فقط کاری را به فرجام رساند که قرن ها پیش از تولد بلشویک ها آغاز شده بود. او ناچار بود وظیفه ی تاریخی و مترقی خود را با یگانه وسیله ای که در اختیار داشت، به جا بیاورد. او با توحش انقلابی خود توحش قرون وسطی را زدود. از این گذشته، نه خود او، نه پدر بزرگش، و نه جدش هرگز نه ترحم دیدند و نه تساهل.

هنگامی که ملاک های فنودال چهار قرن و نیم پیش از آزادی دهقان های فرانسه، دمار از روزگار این دهقان ها در می آوردند، راهب پارسائی در یادداشت های خود چنین نوشت: "آنان چنان آسیبی به کشور وارد ساختند که دیگر برای نابودی این پادشاهی احتیاجی به آمدن انگلیسی ها نبود؛ انگلیسی ها هرگز نمی توانستند کاری را که اشراف فرانسه به انجام رسانده بودند انجام دهند." فقط بورژوازی- در سال ۱۸۷۱- از حیث توحش بر اشراف فرانسه پیشی جست. دهقان های روس- از برکت رهبری کارگران، و کارگران روس- در سایه ی حمایت دهقانان، از فراگیری این درس دوگانه از مدافعان فرهنگ و بشریت احتراز جستند.

روابط متقابل طبقات بنیادی روس با یک دیگر کلاً در روستاها نیز تکرار شده بود. درست به همان شکل که کارگران و سربازان برخلاف نقشه های بورژوازی به ستیز با سلطنت برخاسته بودند، دهقان های تهی دست نیز

بی توجه به هشدارهای کولاک ها جسورتر از دیگران بر علیه ملاک ها قیام کردند. درست به همان سان که سازش کاران معتقد بودند به محض به رسمیت شناخته شدن انقلاب به وسیله ی میلی یوکوف، انقلاب راسخاً بر سر پای خود خواهد ایستاد، دهقان های متوسط الحال نیز در حالی که به چپ و راست نظر می افکندند، گمان می کردند که امضای کولاک به غصب ها و تصرفات جنبه ی قانونی خواهد داد. و سرانجام تقریباً به همان نحو که بورژوازی، با وجود عنادش به انقلاب، در تصرف قدرت تردید به خرج نداد، کولاک ها هم، پس از مخالفت با یورش ها، از تمتع ثمرات یورش ها امتناع نورزیدند. قدرت دیری در دست بورژوازی باقی نماند، اموال ملاکان نیز در دست کولاک ها دوام نیاورد. به دلایل مشابه.

قدرت انقلاب ارضی- دموکراتیک و اساساً بورژوا در این نکته متجلی شد که این انقلاب تا مدتی بر تضادهای طبقاتی روستاها فائق آمد: کارگر زراعی در یورش به ملاکان به کولاک ها یاری رساند. قرون هفدهم و هیجدهم و نوزدهم تاریخ روسیه از دوش قرن بیستم بالا رفتند و بر زمینش کوفتند. ضعف این انقلاب دیر هنگام بورژوا در این واقعیت جلوه گر شد که جنگ دهقانی انقلابی های بورژوا را به پیش نتازاند، بلکه آنان را قطعاً به درون اردوی ارتجاع راند. تزلتی، محکوم به اعمال شاقه ی دیروز، از املاک ملاکان در برابر هرج و مرج به دفاع برخاست! از این رو، انقلاب دهقانی، که بدین سان از سوی بورژوازی مردود شناخته شده بود، دست در دست پرولتاریای صنعتی نهاد. بدین طریق قرن بیستم نه تنها خود را از شر قرونی که بر سرش فرو ریخته بودند رهانید، بلکه از دوش آن قرون بالا رفت و خود را به سطح تاریخی جدیدی رسانید. برای آن که دهقان بتواند زمین خود را

پاک سازی و پرچین بندی کند، کارگر باید در رأس دولت قرار می گرفت: چنین است ساده ترین تعبیر ممکن از انقلاب اکتبر.

منبع: انتشارات فانوس چاپ اول تهران، آبان ماه سال ۱۳۶۰

ترجمه: سعید باستانی

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتاب خانه: <http://www.iwsn.org/nashr.htm>

آدرس پستی: BM IWSN, London WC1N ۳XX, UK

ایمیل: yasharazarri@yahoo.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۶